**دو کتاب در شرح ادبیات و امثال عربی «کلیله و دمنه»**

**نويسنده : اشراقی، احمد**

شرح اخبار و ابیات و امثال عربى کلیله و دمنه. دو شرح از فضل‏اللّه‏ بن عثمان اسفزارى و مؤلفى ناشناخته (در نیمه اوّل قرن هفتم هجرى). مقدّمه، تصحیح و تعلیقات از بهروز ایمانى. مرکز نشر میراث مکتوب. تهران 1380. 800 ص.

هنگامى‏که ابوالمعالى نظام‏الملک معین‏الدین نصراللّه‏ بن محمّد بن عبدالحمید بن احمد بن عبدالصّمد، منشى دیوان بهرامشاه غزنوى (که بین سالهاى 512 تا 547 ق . حکومت کرد) به ترجمه آزاد کتاب کلیله و دمنه از متن عربى ابن مقفّع به فارسى پرداخت و آن را در حدود سال 540 هجرى قمرى به پایان برد و بدان پادشاه تقدیم کرد پایه سبکى جدید و بسیار زیبا و آراسته به انواع صنایع بدیع را در نثرنویسى بنیان نهاد که هیچکس بعد از او ـ بجز سعدى در گلستان ـ نتوانست با آن مقابله کند. این کتاب که از باارزش‏ترین آثار ادبى فارسى بلکه از بهترین گنجینه‏هاى ادبى جهان است از همان زمان که نوشته شد مورد توجّه ادبا و علما و دانشمندان واقع گردید. برخى آن را به نظم درآوردند، برخى آن را تلخیص کردند، بعضى ـ مانند ملاحسین واعظ کاشفى در انوار سهیلى ـ ویرایش تازه‏اى از آن ارائه کردند و بعضى به شرح و تفسیر مطالب مشکل و ترجمه ابیات عربى و امثال و حکم و آیات قرآنى و احادیث منقول در آن پرداختند و گروهى به شرح لغات و ترجمه آنهااقدام کردند و این کار تا امروز ادامه یافته است. از متن این کتاب گرانبها اکنون دو چاپ خوب و تصحیح شده در دست است که هرکدام داراى مزایا و محاسنى است: یکى چاپ مرحوم عبدالعظیم قریب گرکانى است که با مقدمه‏اى عالمانه و تصحیح کامل در سال 1311 هجرى قمرى منتشر گردید و از آن پس بارها تجدید چاپ شده است، و دوم چاپ دانشگاه تهران با تصحیح و توضیحِ مجتبى مینوى طهرانى که در سال 1343 منتشر شد و اکنون مرجع اصلى اهل فضل و ادب است و دانشجویان و معلّمان ادبیات مى‏توانند از هریک ازاین دو چاپ بهره‏مند شوند و تقریبا مشکلات خود را با استفاده از حواشى و تعلیقات آنها برطرف سازند.

شادروان مینوى در مقدّمه خود بر چاپ کلیله و دمنه (ص. ک) از دو شرح ابیات نام برده است که یکى تألیف فضل‏اللّه‏ اسفزارى است و نسخ آن در موزه‏هاى بریتانیا و کتابخانه‏هاى پاریس و ماربوگ و مجلس شوراى اسلامى موجود است و دوم از مؤلفى مجهول که نسخه آن در کتابخانه لالااسماعیل (در استانبول) موجود است و تاریخ استنساخ آن سال 707 است. این هردو کتاب در نیمه اوّل قرن هفتم هجرى تألیف شده‏اند. آقاى بهروز ایمانى در کتاب مورد بحث ما این دو نسخه را تصحیح و منتشر کرده است تا: «مورد استفاده دانشجویان و ادب‏دوستان قرار گیرد و سر سوزنى از آرزوى زنده‏یاد مینوى که نیّت داشتند کلیله و دمنه را با تعلیقات مفصّل و مقدّمه‏اى مشروح منتشر کنند تحقق پیدا کند» (ص 4ـ103).

آقاى ایمانى الحق زحمت بسیار کشیده تا این امر صورت تحقق یافته است و از فهرست بلند بالاى مآخذ فارسى و عربى چاپى و خطّى و مآخذ به زبانهاى اروپایى، که در آخر کتاب آمده است، و از تعلیقات مفصّل و فراوان ایشان که حدود 180 صفحه از کتاب را دربرگرفته (از صفحه 501 تا 680) و از لحاظ حجم مطلب بیش از 50 درصد از مجموع دو کتاب مذکور است معلوم مى‏شود که چه زحمت فوق‏العاده‏اى متحمّل شده است و اى کاش این همه زحمت را در راه تهیّه تعلیقات مفصّل اصل کتاب کلیله و دمنه به نحوى که مورد نظر مرحوم مینوى بود و در مقدّمه خود موارد آن را جا به جا ذکر کرده است به کار مى‏برد و این دو کتاب را بدون این تعلیقات چاپ مى‏کرد؛ چه به نظر مى‏آید که کار ایشان در حدّ احیاء دو نسخه خطّى فراموش شده در کنج کتابخانه‏هاى دورافتاده ارزشمند است ولى نوشتن یک مقدّمه مفصّل 105 صفحه‏اى و یک ضمیمه حاوى تعلیقات 180 صفحه‏اى براى یک کار فرعى مربوط به کلیله و دمنه شاید اسراف در تحقیق و پژوهش باشد.

روش تصحیح دو کتاب فوق با هم فرق دارد. کتاب اوّل را با مقابله چهار نسخه موجود تصحیح کرده و نسخه‏بدلهاى فراوان آنها را در زیر صفحات آورده ـ که غالبا «لایسمن و لایغنى من جوع» است و فقط گهگاه توضیحى بر مطالب کتاب در حاشیه افزوده شده در حالى‏که متن این کتاب بسیار مشکلتر از کتاب دوم است و جاى توضیح بیشترى براى مصحح در حواشى وجود داشته است. ولى در مورد کتاب دوم که نسبتا ساده‏تر است مصحح محترم توضیحات وافى و کافى در حواشى افزوده است و لغات مشکل آن را شرح داده است. مرحوم مینوى در حواشى چاپ خود هرجا لغتى را معنا کرده است از کتب لغت معتبرى که پیش از زمان نصراللّه‏ منشى یا لااقل در زمان او نوشته شده است استفاده کرده است و در همه جا مرجع خود را ذکر کرده و هدفش این بوده که اثبات کند این لغات در زمان نصراللّه‏ منشى بدان معانى به کار مى‏رفته است. امّا مصحح این کتاب، ظاهرا به تقلید مینوى، در کنارِ هر لغت منبع خود را ذکر کرده است که گاهى به زمانهاى جدید مى‏رسد مانند منتهى‏الارب، غیاث‏اللغات، برهان قاطع، لغتنامه دهخدا و غیره که دیگر ذکر این منابع ضرورى به نظر نمى‏رسد. توضیحات فضل‏اللّه‏ اسفزارى گاهى مشکلتر از خود کتاب کلیله و دمنه است چنانکه در همان ابتداى شرح (ص 128) مشهود است که مثلاً «فى‏الغدایا و العشایا» را به صورت زیر شرح داده است: «من‏الصباح الى الرواح و من الفلق الى الغسق» و مصحح محترم این جمله را نه در ذیل صفحه و نه در تعلیقات ترجمه نکرده است. گاهى در ترجمه مرحوم مینوى که در ذیل صفحات کلیله و دمنه آمده است نکاتى نهفته است که در هیچیک از دو کتاب مذکور بدانها اشارتى نشده است. مثلاً در ترجمه «مایزعُ السلطان اکثرُ ممّا یزع القرآن» که در صفحه 4 کلیله آمده است، در ترجمه اسفزارى «سلطان» (ص 129) و در ترجمه مؤلفِ مجهول «سلطان و پادشاه» (ص 355) آمده است، امّا مرحوم مینوى به حق نوشته است: «آنچه سلطان (یعنى حکومت و قدرت دولتى) آدمیان را از آن بازمى‏دارد...» (حاشیه ص 4). این توضیح مرحوم مینوى اشاره به این نکته لطیف دارد که کلمه «سلطان» در صدر اسلام تا قرن چهارم هجرى به معناى حکومت و قدرت بوده است نه پادشاه و امیر، و ظاهرا اولین پادشاهى که به عنوان «سلطان» نامیده شده است سلطان محمود غزنوى بوده است (نک. لغتنامه دهخدا، به نقل از ابن‏اثیر و مجمل‏التواریخ و القصص).

ضمنا من کتاب کوچکى دارم به نام «فاکهة التلامیذ»، تألیف حاجى میرزا علیقلى واعظ دهخوارقانى که به خط پسرش در 1348 چاپ شده است و کلّیه اشعار عربى و برخى از اشعار فارسى کلیله و دمنه و کلّیه لغات مهمّ آن را در واژه‏نامه آخر کتاب ترجمه کرده است که شاید کار این هردو کتاب را با هم مى‏تواند بکند.

گرچه کتاب نسبتا خوب چاپ شده امّا عارى از غلط نیست. براى نمونه به چند مورد اشاره مى‏شود:

صفحه 31 (سطر آخر) «سعدى» باید «سُغدى» شود.

" 34 (سطر آخر): «صاحب قاموس تاج‏العروس» باید «صاحب تاج‏العروس من جواهرالقاموس» شود.

" 53 (دو سطر به آخر): «تاریخ این واقعه باید بعد از سال 555 و پیش از سال 538 باشد» یعنى چه؟

" 54: پاراگراف دوم ظاهرا زائد است چون ربطى به نصراللّه‏ منشى ندارد.

" 73 (سطر اوّل): «بپیوندد» صحیح است نه «بپیوندند».

" 77 (حاشیه 2): «چندتا» باید «چند جا» باشد.

" 83 (سطر اوّل پانویس): «ملجه» باید «مجلّه» شود.

" 125 عنوان «مفتح» باید «مفتتح» باشد.

" 353 (سطر 9): صحیح «حَدَثَ» (به فتح دال) است که در عبارت «فاخذنى ماقَدُمَ و ماحَدُث» فتحه دال براى ازدواج و همگرایى (assimilation) با قَدُم بدل به ضمّه شده است (رک. النهایه ابن‏اثیر، ج 1، ص 351).

" 683: «احباب» را به نقل از فرهنگ نفیسى جمع حِبّ و حُبّ و به معناى دوستاران و یاران دانسته‏اند. خوب است آقاى ایمانى دیگر بار به فرهنگ نفیسى مراجعه کنند تا ببینند که در آنجا دو احباب آمده است و یکى از آنها جمع حبیب است و حُبّ به معناى کوزه است.

در خاتمه از آقاى ایمانى که این دو کتاب را زنده کرده و در اختیار اهل تحقیق قرار داده‏اند باید سپاسگزار بود.